

خانه ماکنج
رواق ها و
لاجوردهاست

همه مشهد را
به نام امام رضا (ع) می شناسند



زنان آزاد شده درپوش «امام رضا (ع)» و بانیان این قدم نیک
از اردتشان به حضرت درروزهای سخت می گویند

دلدادگی به گنبد طلا از پشت دیوارهای زندان



۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۶۸۱ | روزنامه شهربانو

۲شنبه ۱۶ ۰۳ ۱۴۰۱





آن «سه کنج» دارالاجابه من بود

✚ جاهای زیادی پا گذاشته بودم: صحن ها و رواق هایی که از بست های مختلف حرم می توانستم به آن ها وارد شوم. همه زیبا و شگفت انگیز بودند. سرک می کشیدم و می گذشتم. گاه هم چند دقیقه ای می نشستم اما دلم راضی نمی شد. گوش می دادم به حرف دلم. هر جا که حال بهتری پیدا می کردم، می نشستم و دلم را رها می کردم. هر بار در یک نقطه آرام می گرفتم.

اما آنجا پابندم کرد. نگذاشت مرتبه بعد و مرتبه های بعد، دنبال جاهای دیگر بروم. آن نقطه را که دیدم زمین گیر شدم: توی زیرزمین، قسمت خانم ها، توی آن سه کنج. دور از هیاهوی نزدیک ضریح بود. همه دوروبری ها زن بودند. سمت راستم در ورودی رواق بود و آنجا حکم یک نقطه عبوری را داشت. برای همین، معمولا دور و برم کسی نمی نشست. فرش نداشت. فرش ها دوسه متری جلوتر پهن شده بودند. نگاه کسی رویم بند نمی شد و من همین را می خواستم. می خواستم بین انبوه آدم ها دیده نشوم. سر به کار خودم داشته باشم. می خزیدم آن گوشه. تابستان ها که گرم بود، سنگ مرمر فرشم می شد اما زمستان ها که سرمای کف زمین اذیتم می کرد، کاپشنم را در سه کنج پهن می کردم و رویش می نشستم.

زن ها از جلو چشمم عبور می کردند تا برسند به ضریحی که در همان طبقه پایین و جلوتر بود، اما راستش حال من آنجا بیشتر خوش بود. سمت چپم، در فاصله نه چندان دوری، دو ردیف پله دیده می شد که از رواق هم کف به پایین راه می کشید، پله های مرمری که با قالی فرش شده بودند. زائر ها را تماشا می کردم که خرامان خرامان از آن پله ها پایین می آمدند و سقف بالای سرم، با آینه کاری ها چه زیبا و باشکوه بود. در آن نقطه باید این طور سلام می گفتم: السلام علیک یا سلطان، علی بن موسی الرضا^(ع).

آنجا برایم روشن تر از بقیه حرم بود. نامش دارالاجابه بود و دل من را هم اجابت کرده بود. معدود دفعاتی پیش آمده بود که رفته بودم و کسی جای من نشسته بود، «جای من!» خود خواه بودم که آنجا را مال خودم می دانستم، آن قدر خود خواه که همان نزدیکی کمین می کردم تا طرف بلند شود و برود و من سر جایم بروم. با زمین آنجا اخت شده بودم. پیشانی ام روی سردی اش که می نشست، خودم را کوچک حس می کردم، آن قدر که توان برخاستن نداشتم مگر که خدا می خواست. همه حرم با آن وسعتش برای من در همان کنج خلاصه می شد: در دارالاجابه، زیر روضه منوره.

چند روز پیش پای حرف های کسی نشسته بودم که در خیابان اندر زگو، در مغازه اش در داخل یک بازار سر پوشیده به زائران خدمت می کرد. کارش این بود که برای زائران، جای اسکانی در این شهر فراهم می کرد. حرم برای او تا آنجا تا آن بازار در خیابان اندر زگو امتداد یافته بود. او خادم حرم بود و حرم برای او همان جا بود.

حرف هایش را که شنیدم، با خودم گفتم: خدا را چه دیدی؟ شاید حرم برای یک نفر تا آن سوی دنیا امتداد یافته باشد. شاید کسی از دورها، خیلی دورها دارالاجابه خودش را پیدا کرده باشد و با سلطان از همان جا حرف بزند.

با همه این ها دارالاجابه من هنوز همان سه کنج است. حالا اسم آن رواق تغییر کرده و شده است رواق حضرت معصومه^(ع) و حسرت من از این است که درش به روی من و بقیه بسته شده. آنجا مدتی آسایشگاه خدام کفش داری شده بود و حالا به علت برخی تعمیرات، هنوز بسته است. گاهی می روم پشت در می ایستم تا کمترین فاصله را با آن سه کنج داشته باشم. آن خانم خادم با چوب پرش اشاره می کند که ورود ممنوع است و من از خودم می پرسم: آیا آن سه کنج هم دلش برای من تنگ شده است؟



شهربانو

۲۳ شهریور
۱۴۰۱
۶ دی‌ماه ۱۴۴۳ شماره ۳۸۱

(۲)



عکس: ترنینی است

(آفاق)

دکتر محدثه جزایی
دکتری علوم سیاسی



شهر مشهد و درنگی بر یک ادعای واهی

ابعاد فرهنگی حضور زنان در جوامع چند فرهنگی از مهم ترین مؤلفه های تغییر و تحول جوامع است. فرهنگ پدیده ای متحول و پویاست که باورها و ارزش های اجتماعی نقش مهمی در تغییر آن دارد و در این زمینه در همه جوامع زنان نقش مهمی دارند. به ویژه در شهرهای زائر پذیر و مذهبی که می توانند تلاقیگاه فرهنگ ها و افراد متفاوتی باشد که هر کدام از آن ها حمل کننده ارزش ها و باورهای اجتماعی متفاوتی هستند.

درست است که شهرهای زیارتی و مقاصد گردشگری، همان طور که مزایا و فرصت های زیادی را برای زنان از منظر اقتصادی و فرهنگی به وجود می آورند، باید حل مشکلات نیز دارای اولویت باشد. آسیب ایجاد یک فضای ناامن بیش از همه دامن زنان را می گیرد که می تواند به عنوان مهم ترین مانع فعالیت های اقتصادی و فرهنگی آن ها به شمار رود. البته در صورت وجود نهادهای قدرتمند قانون گذاری که پیش از مجازات به وضع قوانین بازدارنده پرداخته باشند و هم چنین رصد فعالیت های شهری و استفاده از نیروهای مدنی و انتظامی در شهرهای مذهبی، می توان با این محدودیت ها و موانع مقابله کرد. همان طور که تا امروز این اقدامات قانونی صورت گرفته است و امروزه شاهد مسافرت ها و تورهای گردشگری مختص زنان به مقصد مشهد هستیم که بدون هیچ گونه مشکلی به زیارت و مسافرت در این شهر می پردازند. در نهایت، باید به این نکته توجه کرد که آسیب و ناهنجاری اجتماعی در همه شهرهای بزرگ و کوچک رخ می دهد. دلایل فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی روانی متفاوتی برای هر کدام از این آسیب ها می توان در نظر آورد. اما ارتباط یک بزه اجتماعی با ویژگی های یک شهر یا بدتر از آن پیوند میان روحیات قدسی یک شهر با چنین رفتارهای ناهنجاری، استدلال و باوری است که از لانه عنکبوت نیز سست تر است.

✚ مشهد، به عنوان یک شهر زیارتی و مقدس، که مورد توجه زائران و مسافران از گوشه و کنار کشور و جهان است، یک بار دیگر بر سر زبان ها افتاده است. این بار نه به واسطه جغرافیای ملکوتی و قدسی این شهر، بلکه به واسطه یک جنایت هولناک که نزدیک به دو دهه پیش در مشهد رخ داده بود. هم اکنون در عصری زندگی می کنیم که بیش از همیشه، تبلیغات و رسانه ها می توانند هویت شهری و جنبه های مثبت و منفی یک مکان را برجسته یا مخدوش کنند. هر مکان جغرافیایی، به ویژه اگر مرکز توجه مسافران و گردشگران باشد، می تواند از این ابزارها به صورت بهینه برای جلب توجه مخاطبان، که می توانند به رونق اقتصادی و غنای فرهنگی یک شهر بیفزایند بهره گیرد.

اما اتفاقی که رخ داده در جهت عکس، تلاش برای ایجاد ارتباط میان رویدادها و اتفاق هایی است که می تواند آثار زیان بار فرهنگی و حتی سیاسی داشته باشد. کاملا طبیعی است که کلان شهرها بیش از شهرهای کوچک در معرض مزایا و معایب زندگی شهری هستند، نرخ جرم و جنایت و بزه کاری اجتماعی، انواع و اقسام آسیب های فرهنگی و اجتماعی مانند میزان امکانات در دسترس شهری و تسهیلات اقتصادی و اجتماعی یک زندگی آسان، در شهرهای بزرگ به صورت هم زمان بالاست. شاید بتوان این مسئله را پیامد اجتناب ناپذیر زندگی در شهرهای بزرگ دانست. اما نکته غم انگیز ماجرا آنجاست که در نگاهی یک سونگرا نه و جانب دارانه، تنها به نقاط کور و سیاه، رخداد های منفی و تیره و در واقع آن بخش تاریک زندگی شهری بنگریم و تالو نور یک آستان قدسی را که بر زندگی مجاوران و زائران این شهر سایه افکنده است از یادها محو کنیم. شاید بتوان گفت زبان های این نگاه یک جانبه گرا بسیار مخرب است. واقعیت این است که در چنین نگاه هایی، همیشه زنان جایگاه محوری دارند. به همین دلیل، می توان گفت توجه به



خانه ما کنج رواق‌ها و لاجوردهاست

همه مشهد را به نام امام رضا(ع) می‌شناسند

✚ دنیا هم مشهد را به امام رضا(ع) می‌شناسند

این ارتباط قرن‌هاست تداوم دارد. حرم رضوی همان‌طور که عصاره و بازتاب دهنده مفاهیم هسته‌ای ایرانی است، بازتاب دهنده مفاهیم هسته‌ای یکتاپرستی هم هست. پیچ و شکن مقرنس‌ها و طاق‌ها و رواق‌ها، رنگ‌های لاجوردی و فیروزه‌ای و خردلی به همان نسبت که معانی عرفانی دارند، حکمت‌های روان‌شناسانه و فطری هم دارند. حضور در شعاع رنگ‌ها و رواق‌ها روح خسته و فرسوده انسان را آرام می‌کند و طراوت می‌دهد، حتی اگر دعا نخواند و عبادت نکند. آدمی سر در جیب تفکر فرومی‌برد و بعد از شستن آلودگی‌ها و سنگینی‌ها تازه و شاداب به زندگی اش برمی‌گردد. ما مردم دنیا آنچه از امام رضا(ع) دیده‌ایم و می‌بینیم کودکان خندان و جست‌وخیزکنان در صحن‌ها بوده‌است و چشم‌های خیره به گنبد و پیاله‌های آب سقاخانه اسماعیل طلا و فرش‌های لاک‌ی. مردان امیدوار و زنان صبور را دیده‌ایم که با عرض یک سلام، از عمق وجود سر خم می‌کنند و زیر لب با امام حرف می‌زنند. این برکت و طراوت را چگونه می‌توان فراموش کرد؟ چطور می‌شود صدای نقاره‌ها را که بهترین موسیقی دنیا شناخته شده‌اند از خاطر برد؟ تلاش مضحک دیگر کشورها را دیده‌ایم که می‌خواهند به هر قیمتی شده برای خودشان پیشینه‌ای با قدمت زیاد بتراشند و مردمشان را با خودشان همراه کنند. ما مردم ایران نیازی به تراشیدن تاریخ برای خودمان نداریم اما چرا اجازه می‌دهیم میراث آب و اجدادی‌مان را کدر کنند و

مشهد از مناطق جنگی فاصله جغرافیایی زیادی دارد. یکی از دورترین شهرهاست به آستان‌ها و شهرهایی که در پیشانی دفاع مقدس بودند اما این بعد مسافت باعث نشد از جنگ کناره بگیرد بلکه مثل شهرهای نزدیک به جنگ، سینه سپر کرد و با اعزام رزمندگان و تشکیل تیپ و گردان و لشکر، در دفاع از میهن سنگ تمام گذاشت.

رزمندگان دسته‌دسته از راه‌آهن راهی جبهه می‌شدند. قطارها پر می‌رفتند و خالی برمی‌گشتند. سهم خراسان بزرگ ۲۳ هزار شهید و ۴۷ هزار جانباز بود.

این اعداد حیرت‌آورند وقتی محاسبه را از یک نفر به یک خانواده تعمیم دهید. زن‌های زیادی بی‌همسر شدند. مادرها و پدرهای زیادی داغ‌دار شدند و بچه‌های بی‌شماری گردیتیمی به سرشان نشست. مشهد فقط ۳۰۸ هزار رزمنده نفرستاد بلکه آغوشش را برای مردم خسته و رانده‌شده از شهرهای جنگی هم باز کرد. مردم غریب و دل‌شکسته کجا بروند بهتر از پناه امام رضا(ع)؟ غریب‌اند و در پناه غریب‌الغربا آرامش را می‌یافتند. از هر کجا رانده شده بودند دروازه سرای مهر امام رضا(ع) به رویشان باز بود. مردم خرم‌شهر و آبادان و دیگر شهرها سالیان درازی است هم‌چنان در مشهد مانده و سایه گنبد طلا را بر هر جای دنیا ترجیح داده‌اند.

بیمارستان‌های مشهد هم پذیرای مجروحانی شدند که درد و رنج و زخمشان را با دیدن آیینیه‌های حرم از یاد می‌بردند. بعضی‌هایشان همین‌جا ماندند و ازدواج کردند و خود را از برکات شعاع رضوی بهره‌مند کردند.

خاطرمان را مکدر؟

مشهد، شهر امام، باید هم‌چنان شهر امام رضا(ع) بماند. این مقدار کینه و دشمنی با شهر مشهد چه دلیلی می‌تواند داشته باشد جز مخدوش کردن جایگاه امام رضا(ع)؟ ساده‌لوحانه است - اگر نگویم احمقانه - اگر همه این جریانات را اتفاق بدانیم. برنامه خصم و دژخیمان برای دیار شعر و ادب و علم و رضا گسترده و همه‌جانبه است. امام رضا(ع) که جز مهر و برکت برای ما نداشته است، امام رضا(ع) که سنگ صبور ماست، سرچشمه علم و دانش است، پناه غریبان و بی‌پناهان است، بهانه باران رحمت خداست.

✚ ساده‌لوحانه است اگر همه چیز را حادثه و اتفاق ببینیم.

تهاجمات آن قدر سریع اتفاق می‌افتد که خودمان هم فراموش می‌کنیم در مشهد چه افتخاراتی داریم: فردوسی و شاهنامه‌اش، معماری گوهرشادش، کلنل شجاعش، کاوه‌ها و سردارانش، عرفایش، علما، دانشمندان و شهدا و... را داریم و از قدیم داشته‌ایم. داشته‌هایمان را نتراشیده‌ایم بلکه میراث‌پدیری‌مان است. ببینیم و خوب‌تر بنگریم تا جای افتخاراتمان را با ننگ خودشان عوض نکنند. خدمات این شهر برای مردم ایران و جهان ناشناخته نیست. مردم مشهد همه خادم‌الرضا(ع) هستند. همه ایران تاج افتخار هم‌جواری با دریای نور را دارند. خورشیدی که از مشرق ایران طلوع می‌کند بی‌غروب است. آدم‌ای شاه، پناه‌هم‌بده!



مریم قربانزاده نویسنده

خورشید

ناگفته می‌داند

بستگی دارد که چقدر نور حضور در حضور در محضر امام(ع) را منعکس کند. بسان کودکی که مشتاق آغوش مادر است یا مسافری که بعد از مدت‌ها به خانه‌اش بازمی‌گردد لبریز شوق بودم و تمنا. اَدخل یا رسول‌ا...؟ اَدخل یا حجة...؟ و سیل اشک بود که صورتم را پوشانده بود. کفش‌هایم را تحویل کفش‌داری حرم دادم. مثل همیشه برابرم مقرر و متین بودند خادمان حرم. چقدر شلوغ بود. اصلاً مگر خلوت دیده بودم؟! حالا من هم قطره‌ای از آن دریایی پرشوقی

چند لحظه چشم‌هایم را باز کردم، ناگهان به تابلوی جلو جاده افتاد: مشهد ۲۰ کیلومتر. دوباره چشم‌هایم را بستم و مرور کردم در ذهن بی‌تابم تمام حرف‌های ناگفته را با ترمز اتوبوس چشم‌باز کردم؛ رسیده بودم هیاهوی رانندگان برای جذب مسافر مثل همیشه بود و بخت، یار پیرمردی بود که بی‌صدا گوشه‌ای ایستاده. شوق زیارت همچون پیچکی خوشحال تمام وجودم را پیچیده بود و نگاهم که حالا گره خورده بود به گنبد و گلدسته‌هایی که تا نگاهشان می‌کنی دنیایی از غربت و غصه و دل‌تنگی را از دلت پاک می‌کند و از دامنه این اعجاز به دلت

۲۳ شهریور
۱۶ خرداد ۱۴۰۱
۶ دی‌ماه ۱۴۴۲ شماره ۳۶۸۱

(۳)



پیدا شدن را کسی می‌فهمد که گم شدن را از سر گذرانده باشد. چشمان بارانی‌ام را باز کردم. نگاهم را دقیق‌تر کردم روی شبکه‌های ضریح شکلاتی. دیدم درست روبه‌رویم انگار معلق بین مرز ضریح و شبکه‌هاست. دلم می‌خواست بردارم اما مردد شدم. شاید متعلق به کسی باشد یا اصلاً مال من نباشد. دقیق‌تر شدم. نهیبی میان تک‌تک سلول‌های وجودم پیچید: بردار! برداشتم بی‌هیچ کلامی و هیچ حرفی! عقب‌ه برگشتم، خبری از دل‌تنگی‌های دقایقی قبل را احساس نکردم. امام(ع) ناگفته می‌دانست و من بی‌اختیار گل لبخند بر لبانم شکفت. حالا من بودم و شکلاتی در دست و یک نگاه. «انگار امام(ع) به من لبخند می‌زد.»

بودم که آرزوی تک‌تک قطره‌هایش لمس آرامشی بود که به شوق آن از صخره‌ها گذشته بودند. گاهی احساس می‌کردم با جمعیت عقب و جلو می‌شوم اما برایم مهم نبود. همه حواسم به امام بود و پاسخی که خواهیم شنید. همه زور و قوت جسمم را خلاصه کرده بودم در میان انگشتانم تا در آغوش بگیرم شبکه‌های ضریح مطهر را. لذت وصال را کسی می‌فهمد که درد فراق کشیده باشد، که سوخته باشد بال و پرش در آتش هجران صلوات ورد لب‌هایم بود. انگار که نوبت من باشد. رسیدم جلو. حالا من بودم و ضریح. دستانم را با تمام قوتم گره زدم به شبکه‌های ضریح مطهر، به سان کودکی که پیدا کند مادرش را که با چه قوتی می‌چسبد به دستان مادر؛ مبدا گم شود. لذت

بیتول زهرا
اکیوان

برگزیده
سیزدهمین
نامهای
به امام رضا(ع)
بخش بین‌الملل

کوثر



زنان آزاد
درپوش «امام رضا (ع)
از اردتشان به حضرت در

دلدادگی از پشت دیوار

زن یک بار دیگر به پشت سرش نگاه می کند. غروب آخرین روز آزادی را با حسرت نگاه می کند. در دلش غوغایی است. تکلیف بچه هایش چه می شود؟! نگاهش هنوز به آن بیرون است که درهای بزرگ زندان به هم می خورند و با صدایی مهیب، تله دلش را خالی می کنند. با خودش می گوید: اینجا حتما آخر دنیاست. امیدی به آدم های آن بیرون ندارد. درهای آهنی بند که بسته می شوند، تمام امیدهای او هم ناامید می شود. صدایی از درون با همان تندی و سختی درهای آهنی زندان به او می گوید: هیچ راهی جز ماندن و تحمل رنج بند نداری. مگر می شود کسانی پیدا شوند که میلیون ها بدهی تو را بدهند؟! قصه قصه یک تصویر است که در عمق ناامیدی به فریاد خیلی ها رسیده است، تصویری آشنا که اشک ها، ناامیدی ها و توسل های زیادی را به خود دیده و حالا خاطره ای برای خیلی ها شده است، عکسی از یک بارگاه که با وجود کیلومترها راه، بوی غریبی آشنا در خود دارد.



لیلا جان قربان

امیدی به آزادی نداشتم

او هم از زنانی است که به همت خدام رضوی بدهی هایش پرداخت شده است. برات آزادی خود را سال هاست که از امام رضا^(ع) طلب کرده است. معصومه خانم دقیقاً روز دوم فروردین سال ۱۳۹۷ به دلیل بدهی روانه زندان می شود و از آنجایی که پشت و پناهی نداشته و سال ها قبل همسرش را از دست داده بوده، امیدی به آزادی نداشته است. او بعد از فوت همسرش برای تأمین هزینه های عمل جراحی پسرش مجبور به قرض گرفتن پول هایی با سود بالا می شود که دیگر توان بازپرداخت آن را ندارد. «بچه ام تومور مخچه داشت. به خاطر هزینه های عمل پسر، پول قرض گرفتیم ولی دیگر نتوانستیم پرداخت کنم و زندان افتادم. امیدی به آزادی نداشتم. میلیاردی بدهی داشتم و حتی یک درصد هم فکر نمی کردم کسی کمک کند.»

این پوستر زیارتگاه من بود

او زیر بار میلیاردها بدهی می رود که از اول هم شاید می دانسته است توان پرداخت آن را ندارد اما مادر است و تحمل رنج فرزند را ندارد. به قیمت رنج خود هم که شده است، آنچه در توان دارد انجام می دهد و راهی بندگی می شود. «هروقت برای نماز می رفتم دلم می شکست که هیچ روزنه امیدی در زندگی نداشتم. چندین طلبکار داشتم که به این راحتی ها رضایت نمی دادند. تنها نقطه امیدم امام رضا^(ع) بود. برای ما مشهدی ها آقا همه چیز است. هروقت نمازخانه می رفتم، فقط سجده می کردم و از خدا می خواستم که به واسطه امام کمک کند. صحن و بارگاه امام رضا^(ع) در بند ما به یک پوستر خلاصه شده بود که صحن

وسایل را برداشتند و رفتند

زهر خانم بعد از چهار سال در بند بودن، سه روز است طعم آزادی را چشیده است. ماجرای او به صندوق قرض الحسنه ای خانگی برمی گردد که وام های کم بهره به مردم می داد که گره چینی به تازه عروس ها را باز کند. این گره باز کردن او را گرفتار بدهی می کند. «چون مردم منطقه محل زندگی ام ضعیف بودند و توانایی تأمین جهیزیه و این گونه مخارج را نداشتند، وام های خانگی جمع می کردم. از شرکت ها لوازم خانگی قسطی می گرفتم و خودم به آن ها چک می دادم. از طرف دیگر این وسایل را به صورت اقساطی به خانواده های کم درآمد می دادم. در این میان، برخی خانواده ها که وسایل را برداشتند و رفتند و اقساط را پرداخت نکردند. دستم به جایی بند نبود و بدهی بالا آوردم.»

چهار سال برای بدهی ۳۰۰ میلیونی

نیت خیر اما بدون حساب و کتاب کار دست او می دهد و سفته ها که می ماند، طلبکار حکم جلب زهر خانم را می گیرد. سال ۹۷ مادری با چند فرزند با حدود ۳۰۰ میلیون بدهی راهی زندان می شود. «حدود ۳۰۰ میلیون بدهی و سفته داشتم که حکم جلب من را گرفتند و به زندان افتادم. مانده بودم و پولی نداشتم. طلبکاران هیچ مهلتی به من ندادند و سریع حکم جلبم را گرفتند. چهار سال برای ۳۰۰ میلیون بدهی زندان بودم. در این مدت، به دلیل تأخیر، این مبلغ به حدود ۶۰۰ میلیون رسیده بود.»

فرش های زیر پایم را فروختم

از سال ۹۷ تا همین چند روز پیش در بند بوده است. برای آزادی هرچه دارد از قبیل خانه، ماشین و حتی فرش زیر پایش را می فروشد اما پولش کفاف آن بدهی را نمی دهد. «هرچه داشتم حتی فرش های زیر پایم را فروختم که بدهی ام را بدهم اما جور نشد. خانه ای نداشتم و این چهار سال بچه هایم در خانه خواهر شوهرم زندگی کردند. نمی توانستم طلبکاران را راضی کنم که من را زندان نبرند. روزهای زندان روزهای سختی بود. حسرت یک هوای تازه را همیشه داشتم. شاید باورتان نشود که حتی شنیدن صدای یک موتور یا یک ماشین برایم حسرت بود. دلتنگی خیلی زیاد بود. آنجا که بودم، برادرم را از دست دادم و برای تشییع جنازه اش نتوانستم بروم. خانواده ام حتی توان این را نداشتند که برایم سند بگذارند تا چند روز مرخصی بیایم. چهار سال را بدون یک روز آزادی و مرخصی گذراندم اما امید زیادی داشتم چون از همان اول تکیه ام به امام رضا^(ع) بود.»

زیارت مقابل یک پوستر

در بند که باشی، تازه می فهمی یک لحظه آزادی چه طعمی دارد. تازه می فهمی که حتی صدای یک موتور گازی از پشت پنجره چقدر معنا می تواند داشته باشد. در بند که هستی تازه می فهمی که به بعضی چیزها باید دل خوش کنی، به یک ساعت هواخوری، به یک ربع ملاقات و به یک قاب عکس. «روزهای سختی بود و تازه آنجا بود که می فهمیدم آزادی چه معنایی دارد. زمانی که می خواستند حکم جلبم را بگیرند و گرفتار بودم، هر شب حرم می آمدم و از امام می خواستم به دادم برسد. امید زیادی به آقا داشتم. اتفاقاً در نمازخانه زندان یک پوستر از حرم امام رضا^(ع) بود که همان زیارتگاه ما شده بود. هر روز صبح موقع نماز با آن تصویر به نیت حرم، زیارت می کردیم و اشک می ریختم و به آقا متوسل می شدیم. هر روز ساعت ۸ صبح که زیارت خاصه حضرت در زندان پخش می شد، نمی دانید چه حالی به بچه ها دست می داد. همین ها زیارت های ما بود. وقتی شب های قدر تلویزیون حرم را پخش می کرد، با خودم می گفتم یعنی می شود که من هم یک روز دوباره حرم بروم؟ تلویزیون که روشن می شد و حرم امام رضا^(ع) را نشان می داد، همه پای آن می ریختند. تا دلتنگ می شدیم، به همان پوستر می چسبیدیم. گاهی هم پرچم حرم را داخل زندان می آوردند که حال ما را خیلی خوب می کرد. پرچم را می بوسیدیم و زیارت می کردیم. همیشه به خدام التماس دعا می گفتیم. حتی نیات متبرکی را که برای ما می آوردند کم کم و ذره ذره می خوردیم چون معتقد بودیم که این نیات متبرک است. یک ثانیه در حرم بودن برای بچه های در بند آرزوست.»

امام هشتم (ع) شفاعت کرد

توسل ها و دل بستگی ها به غریب الغریا گره از کار زهر خانم باز می کند و پرونده اش به دست خدام نیکوکاری می رسد که در آزادسازی زندانیان خدمت می کنند. «آخرین باری که پرچم را بوسیدم، دلم خیلی شکست. وقتی خدام از زندان بیرون می رفتند، دستم را بلند کرده بودم و می گفتم امام رضا^(ع)، دستم را بگیر. بالآخره هم امام دستم را گرفت و یکی دو هفته بعد به من زنگ زدند و گفتند که پرونده ام را خدام خیر قبول کرده اند و پول واریز خواهد شد. همان جا با خودم عهد کردم به محض آزادی، اول از همه پایوس امام بروم؛ بعد هم به دست بوسی پدر و مادرم که در این مدت سختی زیادی را تحمل کردند. تا این دو کار را انجام ندادم، خانه نرفتم. از راه که رسیدم، حرم سجده شکر به جا آوردم و یکی یکی حاجات بچه های زندان را از آقا خواستم. خواستم آن ها هم پشت سر من بیرون بیایند و آزاد شوند.»

ه گنبد طلا ارهای زندان

➤ همه چیز از حرم
امام رضا (ع) شروع شد

زهره شاهی کارش را از سال ۹۷
و از صحن و سرای امام رضا (ع) شروع
کرده است. آن سال به واسطه خواهرش که
وکیل دادگستری است با پرونده خانمی آشنا
می شود که به دلیل بدهی سال ها زندانی بوده و
هیچ امیدی برای بیرون آمدن از محبس نداشته است.
«خواهرم وکیل است و سال ۹۷ یکی از پرونده های او را به طور
اتفاقی خواندم و از شرایط سخت این خانم خبردار شدم. متوجه
شدم به دلیل بدهی در بند است. عملا امیدی برای بیرون آمدن
نداشت. پرونده و قصه زندگی این زن را که خواندم، حرم آمد و موضوع
را با دیگر همکاران خادم در میان گذاشتم. ۲۰ نفر از آن ها همان جا برای
کمک اعلام آمادگی کردند و گروه ما از صحن انقلاب آقا علی ابن موسی الرضا (ع)
شکل گرفت. شش ماه زمان برد تا توانستیم ۱۵۰ میلیون تومان برای این خانم
جمع کنیم. این اولین پرونده ما بود و من هنوز چندان وارد به کار نبودم.»

➤ همراهی ۶ هزار نیکوکار در شوق رهایی

نام گروه را «شوق رهایی» می گذارند و برای پرونده های دیگر اقدام می کنند، پرونده هایی
که آزادی آن ها در گرو پرداخت بدهی و دیه است. البته که نه هر بدهی و هر دیه ای! «اول
کار، خودم بودم و امام رضا (ع) ولی کم کم تعداد ما زیاد شد و به حدود ۲ هزار نفر رسیدیم.
گروه بیست نفره ما به واسطه معرفی دوستان کم کم بزرگ شد و برای دیگر پرونده ها اقدام
کردیم. الان اعضای گروه ما به حدود ۶ هزار نفر می رسند، ۶ هزار خیری که خرد و
کلان ما را برای نجات افراد بی گناه از بند همراهی می کنند. پرونده هایی که انتخاب
می کنیم پرونده هایی هستند که به آزادی ختم می شوند و هیچ
حاشیه ای ندارند. یعنی فرد به جز آن پرونده، پرونده دیگری
نباید داشته باشند. پرونده های مربوط به اسیدپاشی،
کلاهبرداری، دزدی و افراد سابقه دار را اصلا قبول
نمی کنیم. بیشتر پرونده ها مربوط به بدهی یا دیه
بوده که پرونده های دیه و قتل هم قتل های غیر عمد
بوده است.»

➤ هشت نفر از آن ها مادر بودند

آزادی ها فقط با قید یک شرط است و آن هم این
است که اگر دوباره فرد به هر دلیل کیفری یا
حقوقی زندانی شود به مقدار کمکی که به او شده
است بدهکار می شود و آن را باید پرداخت کند.
البته که تا کنون از ۲۵ نفری که به واسطه شوق
رهایی، از بند رهایی یافته اند موردی این چنین
پیش نیامده است. «بعضی از پرونده ها ممکن
است تا چند ماه هم در نوبت بمانند، همه هم
مشهدی نیستند و از شهرهای دیگر مثل سبزوار
هم پرونده داشته ایم که بعد از آزادی به کمک
خیبران، یک سفر پایوس امام رضا (ع) هم آمدند.
یا یک مورد زن و شوهری داشتیم که هر دو به
دلیل بدهی زندان بودند. اول خانمی را آزاد
کردیم که باردار بود. بعد هم کمک کردیم
همسرش آزاد شد. به کمک خیبران برای این
زوج خانه و وسایل خانه هم تهیه کردیم و الان
فرزند دوم آن ها هم به دنیا آمده است. تا الان
توفیق داشته ایم ۲۵ نفر را از بند آزاد کنیم. نفر
بیست و ششم هم بدهی اش کاملا جمع شده
است و مراحل آزادی در حال انجام است، رقمی
که تا کنون برای آزادی این افراد جمع کرده ایم
بیش از ۱۰ میلیارد شده است و عدد دقیق
آن را ندارم. از این تعداد آزاد شده ۹ نفر خانم
بوده اند که ۸ نفر از آن ها مادرند و سر خانه و
زندگی خود برگشته اند.»

ده ساله و هفده ساله آن زمان داشتم. شوهرم هم سال
۹۳ فوت کرده بود. به خانم وکیل که زنگ زدم گفتم:
فقط به خاطر خدا و امام رضا (ع) پرونده من را قبول کنید
چون من حتی یک هزار تومانی هم برای اینکه به
شما بدهم ندارم. فکرش را نمی کردم که کارم را قبول
کند تا اینکه اسسم را برای دیدار با وکیل خواندند و
امیدی در دلم جوانه زد. پیشنهاد خانم شاهی این
بود که با خواهرش صحبت کنم تا کمک کند که
به لطف امام رضا (ع) زهره خانم شاهی که خادم
امام هم هست پرونده ام را قبول کرد. بچه هایم
وقتی فهمیدند آزاد می شوم، می گفتند ماما،
آزادی تو معجزه است. درست روز ولادت حضرت
معصومه (س) هم زمان با آغاز دهه کرامت در ۱۷
خرداد سال ۹۹ بعد از سه سال زندانی بودن
آزاد شدم.»

معصومه خانم بعد از آزادی تمام وقت خود را
برای آزادی دیگر زندانیان وقف کرده و به کمک
گروهی آمده است که سبب آزادی او شده اند.
این عهد او با امام رضا (ع) بوده است.

بستر مشخص است. این بوستر
«بود.»
سن و دو فرزند پسر سه ساله در
رضا (ع) است، تنها امیدی که او
یکی از نیکوکاران را که خادم
ستاده بود، خادمی که خواهرش
نده من آشنا شده بود. روزی که
به وکیل است فرستادم، فکرش را
من هیچ پولی برای هزینه کردن
عش شد پرونده ام را به خواهرش
، از بند نجات پیدا کنم.»

عنایت می داند، معجزه ای که
او رخ می دهد و ناامیدی او را
آن لحظه واقعا شکسته بود.
بند و نگران آن ها بودم. دو پسر



شهربانو

شنبه
۱۶ خرداد ۱۴۰۱
۶ دی‌ماه ۱۴۴۴ شماره ۳۶۸۱

(۶)

عمو، می‌شود کمک کنی بابایم آزاد شود؟

این سال‌ها همراه و همپای خانم شاهدی خیلی‌ها بوده‌اند. برخی از آن‌ها خادم اسمی حضرت هستند و برخی دیگر خدمت خود را هر چند که جایی ثبت نشده است در همین گره‌گشایی از کار مردم می‌دانند. معصومه حرمی‌باف یکی از این همراهان است که بیش از یک سال با اشک‌ها و لبخندهای شوق رهایی همراهی کرده است. «از آدمین‌های گروه هستیم. در این مدت، به هر شکلی که توانسته‌ام با گروه همکاری کرده‌ام و خیلی وقت‌ها نذرهایم را به نام آزادسازی زندانیان می‌کنم. واقعا هم جواب می‌گیرم. ما خادم رسمی نیستیم ولی به نظرم هر کس که به نیت امام رضا^(ع) کار کند خادم است. به یاد دارم پرونده‌ای داشتیم از یک آقای که به دلیل بدهی در زندان بود. این آقای دختر به اسم پرنیان داشت که همیشه حرم می‌آمد و از آنجا برای ما وویس‌های دعا می‌فرستاد. آن قدر این دختر زیبا دعا می‌کرد که اشک ما را درمی‌آورد. شب وفات حضرت معصومه^(س) با شاکی این پرونده در حرم قرار گذاشتیم که صحبت کنیم و رضایت او را بگیریم. بنده خدا رضایت نداد. یک‌دفعه این بچه رو به شاکی کرد و با همان لحن کودکانه گفت: عمو، می‌شود کمک کنی بابایم آزاد شود؟ تا این را گفت، اشک همه درآمد. همین یک جمله او گره‌گشای کار پدرش شد. شاید باورتان نشود ولی لحظه آزادی زندانیان، مانیز به اندازه خانواده‌های آن‌ها ذوق می‌کنیم و اشک می‌ریزیم. خانواده‌های زندانیان بعد از مدتی همراهی، مثل خانواده‌های خودمان می‌شوند و درد آن‌ها درد تک‌تک ماست.»

معجزه زیاد دیده‌ام

اعتقاد خدام گروه «شوق رهایی»، اعتقادات خاصی است. آن‌ها با زیارت کار خود را شروع می‌کنند، در حرم پرونده‌ها را پیگیری می‌کنند. اگر کارشان گیر کند دخیل به لطف امام رضا^(ع) می‌بندند و در نهایت همراه با تک‌تک آزادشدگان به پابوسی حضرت می‌آیند. این اعتقاد باعث شده است که آغاز و پایان همه پرونده‌های آن‌ها همراه با مناسبتی باشد. عاطفه کرد، یکی دیگر از همراهان این گروه، از ۹ ماه همراهی خاطره‌ای خاص از پرونده آقا داوود دارد. «۱۰ روز مانده بود به ولادت حضرت علی^(ع) که پرونده آقا داوود را دست گرفتیم. واریزی‌ها کم بود و امید می‌تأمین بدهی نداشتیم. بعد از دوازده سال، قرار بود از زندان آزاد شود. هیچ کسی را هم این بیرون نداشت که از او حمایت کند. به امیرالمؤمنین^(ع) متوسل شدیم. دقیقا در شب ولادت آقا ۱۰۰ میلیون تومان بدهی آقا داوود جور شد و روز بعد، توانستیم او را آزاد کنیم. این از معجزاتی بوده است که در این مدت، من زیاد دیده‌ام.»

یونس ۸۰ میلیون بدهی داشت

کم‌حرف است و پرچنب‌وجوش. مهناز جعفرزاده از دیگر اعضای فعال شوق رهایی است. پرونده‌ای که برای او خاطره‌ساز شده است پرونده یونس است. «یونس پسری بود که در مدرسه دعوایش شده بود و باید دیه‌ای پرداخت می‌کرد. برای این اتفاق، او را به کانون اصلاح و تربیت برده بودند. خاطرم هست این پرونده بیست‌ودومین پرونده ما بود و ۸۰ میلیون بدهی داشت. پارسال اول دهه فجر این پرونده را شروع کردیم و درست ۲۲ بهمن مبلغ این پسر آزاد شد. جالب است که همه پرونده‌های ما به نحوی مناسبتی می‌شوند و شیرینی آزادی آن‌ها با این مناسبت‌ها همیشگی می‌شود.»

مادری در انتظار ایمان

آخرین پرونده‌ای که این روزها «شوق رهایی» در دست اقدام دارد پرونده پسری است که از ۲۰ سالگی به جرم قتل ناخواسته به زندان افتاده است. او اکنون ۵ سال است که به دلیل نداشتن دیه زندانی است. مادرش در یکی از محله‌های پایین خیابان همسایه امام هشتم^(ع) است و حالا این روزها دل به ضریح آقا دارد برای گشایش. به امید اینکه به‌زودی خبر آزادی ایمان را با کمک خیران منتشر کنیم.

دردل به امام رضا(ع) رجوع کرده‌اند

ملیحه اخلاقی همراه دیگری است که از اوایل کار در کنار خانم شاهدی بوده است. او خادم بارگاه رضوی و از سال ۹۵ در مهمان‌سرا مشغول به خدمت است. «کسانی بوده‌اند که در اوج ناامیدی پرونده‌هایشان به ما رسیده است. من که می‌گویم آن‌ها در لحظه ناامیدی در دل به امام رضا^(ع) رجوع کرده‌اند. به نظرم شوق رهایی یک صحن مجازی از حرم آقا امام رضا^(ع) است. اینجا همه خادم هستند هر چند نام آن‌ها به عنوان خادم در حرم ثبت نشده باشد. برای جمع‌آوری کمک‌ها حتی به خانواده و نزدیکان هم می‌گویم که هر چه می‌خواهید نذر کنید نذر آزادی زندانیان کنید. دوستانی خارج از کشور داریم که به ما کمک می‌کنند. بعضی از کمک‌ها هم خیلی معنادار و خاص است. مثلا مادری پسرش فوت کرده بود و حلقه پسرش را در چهل‌م‌فرزندش برای آزادی زندانیان هدیه داد. بعد که متوجه شد هنوز پول کم داریم گردنبد خودش را هم داد. یا مواردی داشته‌ایم که برای آزادی زندانیان هزینه سفر کربلائی خود را هدیه کرده‌اند. خانمی که به‌تازگی هزینه کربلائی خود را هدیه کرده است می‌گفت: احساس می‌کنم برگشت یک مادر به زندگی خیلی واجب‌تر از کربلا رفتن من است. در این میان، ما حرف‌هایی می‌شنویم و چیزهایی می‌بینیم که منحصر به فرد است. یک بار یکی از خانواده‌های زندانیان حرفی به من زد که خیلی به دلم نشست. گفت مطمئن هستم شمایی که اینجا کار می‌کنید هیچ وقت دوری و داغ یک عزیز به دلتان نخواهد نشست چون عزیزان دیگران را به آن‌ها برمی‌گردانید.»



آذری خاکستر
پژوهشگر تاریخ

✚ زیارت حرم مطهر باعث شده است خیل مشتاقان و ارادتمندان امام رضا^(ع) در سالیان متمادی سواره یا پای پیاده از دورترین نقاط جهان به مشهد مشرف می‌شدند مورد توجه مورخان و نویسندگان باشند. مؤلف روضة الصفا در این زمینه نوشته است: مشهد مقدس و مرقد این امام، علی‌الاطلاق مرجع ایرانیان و مقصد سالکان اکابر و اصاغر آفاق است. در سده نهم قمری نیز کلاویخو، جهانگرد اسپانیایی که سفری به مناطق مختلف ایران داشته، درباره مشهد و زیارت آن نوشته است: هر زائری که به آنجا رفته باشد، چون بازگردد، همسایگانش نزد او می‌آیند و لبه قباي او را می‌بوسند.

فرهنگ زیارت بین شیعیان تا آنجا اهمیت دارد که تعدادی از پادشاهان صفوی سفرهای زیارتی مختلفی به مشهد و بقاع متبرکه داشتند به طوری که سال ۹۱۳ قمری، شاه اسماعیل پس از غلبه بر شیبک‌خان ازبک، برای زیارت به مشهد می‌آید. شاه تهماسب اول نیز پس از پیروزی بر عبیدخان ازبک چندین مرتبه به مشهد مسافرت کرد و به زیارت امام رضا^(ع) مشرف شد. هم‌چنین شاه عباس، پادشاه صفوی، برای ادای نذرش در سال ۱۰۱۰ قمری از اصفهان با پای پیاده به مشهد آمد.

ابن وادی قدس است نگه دار ادب

این عرش مقدس است فاخلع نعلیک

آرمینیوس وامبری، یکی از سیاحان اروپایی عصر قاجار، شوق و اشتیاق زائران امام رضا^(ع) هنگام زیارت را به زیبایی توصیف کرده و نوشته است: زائران بر لبانشان زمزمه دعا جاری بود که گاه با گریه‌های بلند که سینه‌هایشان سرشار از آن است، منقطع می‌شد. زائر بارگاه را با حالت خشوع فراوان و عقب عقب رفتن ترک می‌کند. زنان و بانوان نیز در طول تاریخ ضمن تحمل سفرهای زیارتی از راه‌های دور و نزدیک به مشهد می‌آمدند و به زیارت امام مهربانی‌ها مشرف می‌شدند. علاوه بر این، از گذشته تاکنون، زنان به خدمت در حرم مطهر علاقه‌مند بوده‌اند، نخستین بانوان معلم در مشهد فعالیت آموزشی داشته‌اند. در سال ۱۰۳۸ قمری از خیرالنسا همسر ملا احمد به عنوان یکی از معلم‌های مکتب‌خانه اطفال در حرم مطهر یاد شده که مبلغ یک تومان و ۵ هزار دینار حقوق دریافت کرده است. در یک نگاه کلی، مشاغل زنان در حرم مطهر طی دوره‌ای چهارصدساله عبارت‌اند از: زیارت‌نامه‌خوانی، کفشیانی کشیک زنانه، ایاجچی‌باشی، بیمارداری دارالشفای، خادمه، ضابطه و ...

بنابر محتوای اسنادی که از دوره صفویه باقی مانده است، در سال ۱۰۲۴ قمری مواجب سالانه شغل زیارت‌نامه‌خوانی آغافاطمه، زوجه مولانا محمد مؤمن استرآبادی، یک تومان نقد و پنج خروار غله بوده است یا در سال ۱۰۸۵ قمری از آغازینیب و آغابیگم به عنوان کفشیان حرم مطهر یاد شده است و مقرری آن‌ها سه خروار جنس بوده و دریافت کرده‌اند. در سال ۱۱۲۴ قمری صالحه بیگم نیز شغل کفشیانی داشته است. بخور سوز ایام زنانه از دیگر مشاغل قدیمی در حرم مطهر است که به زنان اختصاص داشته است. در اواخر دوره صفویه و افشاریه از این شغل نام برده شده است. طی سال‌ها ۱۱۴۰ تا ۱۱۵۷ قمری، از خانم زینب به عنوان بخور سوز ایام زنانه یاد شده است. وی حدود هفده سال به این کار مشغول بوده و مقرری و مواجب گرفته است. مهم‌ترین مشاغلی که زنان در دوره قاجار داشته‌اند عبارت‌اند از: خادمه ضریح، ضابطه حرم، رخت‌شوی و ...

در دوره قاجار، انیس‌الدوله، همسر ناصرالدین‌شاه، و برخی از زنان صاحب نفوذ همچون اشرف‌السلطنه، سیده بیگم، بهجت‌الدوله، زینت‌السلطنه و ... سمت خادمی در حرم مطهر داشته‌اند که گاهی زنان دیگر به نیابت از آن‌ها در حرم مطهر خدمت می‌کردند. همان‌طور که بیان شد، هم گزارش‌های تاریخی هم اسناد مکتوب ضمن انعکاس گزارش سفرهای زیارتی، به مشاغل زنان در حرم مطهر امام رضا^(ع) و اهمیت این مقوله توجه داشته‌اند.



عکس تزئینی است

سمانه سلطانی
کارشناس ارشد شهرسازی

زیارت زنانه

پایتخت معنوی ایران باید به بانوان زائر توجه ویژه داشته باشد

✚ از گذشته تاکنون، زنان همواره حضور پررنگ‌تری در مکان‌های زیارتی داشته‌اند و دارند. از این رو، توجه به نیازهای خاص زنان و تأمین اقتضائات حضور آن‌ها در فضاهای زیارتی امری اساسی است. مهم‌ترین نیاز بانوان برای امر زیارت تأمین دسترسی مناسب است زیرا آن‌ها به طور معمول مسئولیت‌های مراقبت از سایر افراد خانواده را نیز بر عهده دارند و هنگام تردد در شهر، کودک همراه آنان است. از این رو، گزینه‌های کمتری برای الگوهای رفت‌وآمد خود دارند. برای دسترسی مناسب به حرم مطهر و تسهیل امر زیارت، سه سطح از دسترسی مدنظر است.

✚ دسترسی آسان به حمل‌ونقل اولین نیاز

ابتدا دسترسی از محل اقامت به محدوده حرم مطهر یا حریم حرم اهمیت دارد. برای تأمین دسترسی مناسب شهروندان از نقاط مختلف شهر به حرم مطهر، گرچه اقدامات مثبتی مانند طرح «قرار زیارت» صورت گرفته است، باید توجه داشت این اقدامات مقطعی هستند. همگان نیز از کم و کیف آن با خبر نمی‌شوند. بهتر است به جای پرداختن به طرح‌های مقطعی بر تقویت شاهراه‌های اصلی ارتباطی شهر به حرم مطهر تمرکز شود. از اساسی‌ترین محورهای اتصالی شهر به حرم مطهر خط یک قطار شهری است زیرا بیشترین توسعه شهر به سمت غرب بوده است و این خط بخش بزرگی از شهر را در میدان بسیج به حرم مطهر پیوند می‌زند.

هم‌اکنون با از بین رفتن محدودیت‌های کرونایی شاهد استفاده گسترده شهروندان از خطوط مترو و ازدحام بیش از اندازه مردم در واگن‌های قطار شهری هستیم. این ازدحام در واگن‌های ویژه بانوان بیش از اندازه و به دلیل حضور کودکان، می‌تواند بسیار آسیب‌زا باشد. بارها بر کم بودن تعداد واگن‌های بانوان و ضرورت تأمین واگن‌های بیشتر تأکید شده است. امید است با توجه به استقبال گسترده مردم به ویژه بانوان از قطار شهری برای امر زیارت، این مهم محقق شود.

✚ زنان جدی گرفته شوند

سطح دوم، دسترسی از حریم حرم به ورودی‌های حرم مطهر است. متأسفانه در سه دهه گذشته اشتیاق زیادی به تغییر در بافت اطراف حرم وجود داشته است. امروز وقتی به موضوع زیارت می‌نگریم، متوجه می‌شویم به علت نوع توسعه بافت اطراف حرم، چقدر زیارت برای زائران به ویژه گروه‌های آسیب‌پذیر مانند بانوان دشوار شده است. برای نمونه، در گذشته راه‌باغ‌هایی که به شارستان‌های اطراف حرم متصل می‌شدند عرضی حدود هشتاد تا ۱۲۰ متر دارند. پرسش اینجاست که این راه‌باغ‌ها چه جمعیتی را و با چه رفتاری می‌خواهند عبور دهند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد مبنای این مداخلات جدا کردن حرم از شهر و نتیجه آن گسستن پیوند حرم و شهر بوده است. در نتیجه این اقدامات، شاهد دوگانه‌سازی میان امر قدسی زیارت و امر عرفی سکونت هستیم. از نتایج این دوگانه‌سازی، می‌شود به کاهش جمعیت بافت پیرامون حرم اشاره کرد. این موضوع می‌تواند بر امنیت زنان زائر بیش از پیش تأثیر منفی بگذارد.

✚ دسترسی به ورودی‌های حرم

در سطح سوم دسترسی، دسترسی از ورودی‌های حرم مطهر به فضای زیارتی مورد نظر زائر است. در این سطح هم با مشکل دسترسی مواجه هستیم زیرا بررسی ادراکات ذهنی زائران نشان می‌دهد بسیاری از آن‌ها به ویژه بانوان زمانی که به حرم مطهر رضوی مشرف می‌شوند بست‌ها و صحن‌های بزرگ مقیاس اطراف حرم مطهر را به عنوان مقصد زیارتی خود در نظر نمی‌گیرند بلکه هدف نهایی آن‌ها مضجع مطهر و رواق‌های اطراف آن است. از این رو، همواره در تلاش‌اند از این عرصه‌ها که در زمستان لغزنده و در تابستان بسیار آفتاب‌گیرند و عموماً خوانایی مناسبی ندارند، خود را با طمأنینه قلبی به ضریح مطهر برسانند.



عکس: حسن صلواتی‌افشار آرا



محبوبه سلطانی
فعال فرهنگی

بانوان هنرمند فرهنگ رضوی را به تصویر کشیدند

✚ می‌خواستم مطلبی تخصصی در باب سیمای زن در سینمای مذهبی بنویسم، از زن در سریال‌های دینی ایران تا سینمای هالیوود، از ظهور مسیح در زن مدرن امروزی در فیلم‌هایی نظیر استیگماتا و کد داوینچی تا نمود زن در فیلم‌های تاریخی دینی. لیکن سیر اتفاقات اخیر و فیلم عنکبوت مقدس و حوادثی که بیان‌شان از حوصله این مطلب خارج است و جدا از این، بیان این‌گونه توهین‌ها توجه مضاعف است به آن و در حقیقت هدف واقعی شخص توهین‌کننده همین توجه است. همه این‌ها باعث شد این مطلب از یک مطلب تاریخ‌نگارانه به سمت و سوی یک دغدغه شخصی‌تر برود.

امام رضا^(ع) و حضرت معصومه^(س) در جامعه ایرانی بیشتر از دو شخصیت



مذهبی و طی سال‌ها به نمادهایی فرهنگی تبدیل شده‌اند که تأثیر بسیاری بر فرهنگ جامعه ایران و بیش از آن بر فرهنگ زیست‌محاورانشان داشته‌اند. این فرهنگ مسلماً در هنر هم ریشه‌دوانیده است. در آثار بسیاری از هنرمندان ایرانی، چه هنرمندانی که سعادت مجاورت داشته‌اند چه هنرمندان سایر نقاط کشور (که همگی به طریقی فیض حضور امام را در زندگی شخصی‌شان زیست کرده‌اند)، بارها در مجال‌هایی این ارادت را منتقل کرده‌اند. عرصه ادبیات و نقاشی و تأثیر بسیار ارادت‌ش را به این مسلک نشان داده اما سینما در این مسیر بسیار عقب افتاده و متأسفانه پی در پی از کنار این فرهنگ غنی و سوژه‌های بکری که از این فرهنگ زاده می‌شود عبور کرده است. این همه نادیده گرفتن فرهنگی که در زندگی تک‌تک ما حضوری چشمگیر دارد، عجیب به نظر می‌رسد. ناصر ضمیری در فیلم سینمایی بادیگران که داستان اجتماعی زنانه‌ای را روایت می‌کند در صحنه‌ای خیابانی سوژه اصلی‌اش از خیابان منتهی به حرم عبور می‌کند و سلام می‌دهد. همین عادت ساده عادت‌ی است عجب‌نشد در فرهنگ ایرانی. قهرمان فیلم که زنی بی‌پناه است و برای نجات همسرش تلاش می‌کند، در یک تصویر کوتاه نشان می‌دهد که هیچ امید و حامی‌ای جز امام رضا^(ع) ندارد. زن همیشه شاعرانگی در روح خود دارد که در سینما به نمادی از عصری شکننده و حساس تبدیل شده است. این زن در سینمای امروز زمانی به عنوان قهرمان برمی‌خیزد که با وجود همه این ویژگی‌ها برای حل مشکلی قدر است می‌کند و عزم می‌نماید. در زندگی عادی و واقعی در مشهد برای این زن هیچ‌گاه هیچ مأمن و تکیه‌گاهی بالاتر و ایمن‌تر از استان امام رضا^(ع) یافت نمی‌شود. این نمود همان تصویری است که در فیلم بادیگران دیده‌ایم. در یک قاب و در یک آن، همه این احساسات را در سلامی کوتاه به حرم حضرت می‌بینیم. ایجاز سینمایی، همان جایی که در سینمای غرب قهرمان‌ها به مکان‌های عمومی رجوع می‌کنند، جایی که شخصیت با خودش تنها می‌شود و به خودش می‌اندیشد. این مکان برای زنی تنها و قهرمان مؤنث در سینمای جهان معضلی بزرگ‌تر است و ما این مکان را از آن کرده‌ایم. زن مدرن در فیلم‌های ما به کافی‌شاپ می‌رود یا بازار، کپی کم‌هویتی از همان کافه و خیابان‌های فیلم‌های غربی که هیچ معنای عمیق‌تری به شخصیت و موقعیت اضافه نمی‌کند. عمق این موقعیت در فیلم بادیگران نمود پیدا کرده است. شبیه همین را برای زن فیلم کوتاه صراحی ساخته سعید نجاتی داریم، مأمنی که زن خلاق‌کار به جز مذهب و حضرت معصومه^(س) ندارد و به آن پناه می‌برد. هر دو فیلم‌ساز مجاورند و این بار معنوی را زیسته و شناخته‌اند. این یکی از هزاران مزیت استفاده از هویت فرهنگی امام رضا^(ع) و حضرت معصومه^(س) است که در ساختار روایی داستان می‌تواند نقش مهمی داشته باشد.

۲شنبه
۱۶ خرداد ۱۴۰۱
۶ دی‌الصد ۱۴۴۴ شماره ۳۶۸۱

(۸)

شهرزاد

نعیمه‌ترکمن‌نیا
فعال فرهنگی



سخت در راه حق و حقیقت است، تصمیم‌هایی که زنان بزرگ تاریخ اسلام گرفته‌اند و در این مسیر از فرزند، همسر، ثروت و زندگی راحت و ... و حتی جان خود گذشته‌اند.

رمان شروع بسیار خوبی دارد، آستانه‌ای لغزنده که از همان ابتدای داستان دست خواننده را می‌گیرد و تا آخر کتاب همراهش می‌کند. این رمان با زاویه دید اول شخص و از زبان شخصیت اصلی داستان روایت شده است. انتخاب این زاویه دید به دلیل صمیمیتی که ایجاد کرده درست بوده است. هم‌چنین این زاویه دید کمک کرده است خواننده دغدغه‌های ذهنی زبیده را بهتر ببیند و بشنود و درک کند. رمان از زبانی یک‌دست و روان برخوردار است که متن را به اثری خوش‌خوان تبدیل کرده است. علاوه بر این توصیفات قوی، جان‌بخشی و تشبیه‌های زیبا نیز نثر داستان را آراسته است.

رمان «من برمی‌گردم» نوشته فاطمه دولتی است که از سوی انتشارات کتاب جمکران در ۱۹۲ صفحه به چاپ رسیده و اکنون چاپ دوم این کتاب به بازار آمده است. فاطمه دولتی نویسنده‌ای جوان است که قبل از این اثر «شب چهلم» را در کارنامه خود دارد.

در ابتدای کتاب می‌خوانیم:

یک هفته پیش، من مردم، در اتاقی که دستم را برای اولین بار گرفته بود، همان‌جا که در گوشم زمزمه کرده بود: تو بانوی قلب منی. زیر سقفی که برای اولین بار پسرمان امین را دیده و از شوق به سجده افتاده بود. به تصویر خودم در آینه نگاه می‌کنم. زنی بلندقامت می‌بینم با صورتی به سفیدی برف‌های دست‌نخورده و چشم‌هایی که نه سرخ است، نه تر. یک هفته برای گریه کردن وقت داشتم، برای کنار آمدن با خودم. این یک هفته مانند هزار سال گذشت، تلخ و کش‌دار. حالا که دل از همه چیز بریده‌ام و قصد رفتن دارم، امید می‌خواهم، کمی نور، چیزی شبیه خورشید که یخ‌بندان قلبم را آب کند تا فرصت جوانه زدن پیدا کنم، سبز شدن.

دوباره زل می‌زنم به آینه. شاید دیگران گمان کنند هفته پیش روز مرگم بود، روز از دست دادن همه چیزهایی که روزی صاحبشان بودم، اما حقیقت چیز دیگری است. من چند ماه پیش بود که زندگی‌ام تمام شد، همان روز که خبر رسید امام به دستور او شهید شده، او که شوهرم بود، او که پدر بچه‌ام بود و او که روزی دوستش می‌داشتیم. من چطور از آن روز به بعد کمر راست کردم؟ چطور نفس کشیدم؟

فرصتی برای جوانه زدن تا خورشید

نگاهی کوتاه به کتاب
«من برمی‌گردم»

✚ رمان «من برمی‌گردم» روایتی تاریخی‌دینی است از زبان زبیده‌خاتون، همسر هارون الرشید عباسی. ابتدای داستان با موقعیتی آغاز می‌شود که زبیده‌خاتون از خاتون بودن، ثروت و زندگی در قصرالخلد هارون الرشید دست‌شسته و راهش را انتخاب کرده است: پیروی از امامش. در این تصمیم، پیروزی به نام حبابه نقش پررنگی دارد، پیروزی که از مدینه برای پیدا کردن ردی از امام موسی بن جعفر^(ع) به بغداد آمده است زیرا امامش در این شهر زندانی هارون الرشید است.

«من برمی‌گردم» روایت تصمیم‌ها و تاوان‌های



من برمی‌گردم
نویسنده: فاطمه دولتی

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب‌امتیاز
ومدیرمسئول:
شهرداری مشهد
مدیرعامل:
سیدمیثم موسوی‌مهر
سرمدیر:
سیدسجاد طلوع‌هاشمی
مسئول‌ضمیمه:
حمیده وحیدی
صفحه‌آرایی وگرافیک:
ملک‌جمعی